

روانشناسی کودک



روانشناسی کودک که عبارت از تحقیق در رفتار و اعمال کودک از زمان باروری سلولهای نطفه‌ای تا هنگام بلوغ است یکی از شعب روانشناسی و امروزه خود فی نفسه علم مستقلی بشمار میرود. در عصر حاضر روش‌های مختلف در روانشناسی کودک بکار برده میشود و مهم‌تر از همه روش مشاهده علمی و آزمایش است و بسیاری از علوم مانند طب و تعلیم و تربیت و پسی‌کیاتری و *Psychiatry* و بهداشت روحی و علم اجتماع و مذهب در پیشرفت این رشته از روانشناسی کمکهای شایانی نموده‌اند و هر یک از آنها اطلاعات ذی‌قیمتی بروانشناسان این رشته داده که خود این منابع پایه تحقیقات برای مطالعات در رشد و جنبه‌های مختلف وجود کودک اعم از کودک طبیعی یا بسیار با هوش یا کورن شده‌اند.

از آنجا که پیدایش علاقه و توجه روانشناسان کنونی بستگی با زحمات زیست‌شناسان و مریبان قرن هفدهم دارد تاریخچه مختصری از اینکه روانشناسی کودک چگونه بوجود آمده برای دانشجویان این رشته یافانده بوده و آنها را بسیر مراحل که در ادوار گذشته وجود داشته آشنا ساخته و بر آنها روشن می‌سازد که چرا برخی از صور زندگانی نفسانی و جسمانی کودک بیشتر مورد دقت قرار گرفته و نسبت ببعضی دیگر غفلت شده است.

توجه جامعه به کودک - از ملاحظه تواریخ معلوم میشود که نظر جامعه نسبت به کودک چگونه بوده است. در ادوار گذشته ملل و اقوام بطور کلی نسبت به کودک بنظر بی‌اهمیت مینگریسته و تنها در بعضی از مواقع کمی دقت در استعداد های او میکردند و این استعداد ها هم نه از نظر قابلیت فکری و عقلی او بوده بلکه با استعداد جسمانی او توجه داشتند و بهمین جهت در نوع غذا و لباس و تمرین های بدنی کودک در سنین مختلف دستورهائی اجرا شده است.

چنانکه علماء مردم شناس اظهار میدارند اقوام بدوی بر حسب نوع تمدنی که داشته‌اند اهمیت مخصوص و یابی اغتنائی خاصی نسبت به کودک مرعی میداشتند و بطور کلی نظر اقوام بدوی در مورد کودک آن بود و هست که کودک را برای رسیدگی و تفقد از والدین هنگام پیری تربیت کنند با داشتن چنین نظر و عقیده‌ای او را پرورش میدادند که هنگام بزرگی پدر و مادر را بکار آید و برای آنان غذا و ماوی و لباس تهیه کند و در موارد بیماری از آنها توجه نماید و بامور ملکی آنها دخالت کند و بطور کلی خود را در اختیار آنان گذارد و باصطلاح عصای پیری آنها باشد.

بعوض آن که کوشش شود کودک را بشناسند و او را طبق قوانین طبیعی رشد و تربیت کنند اقوام بدوی سعی داشتند که هر کودک را بر حسب عقاید و نظریات خود که در بالا اشاره شد بار آورند و آموزش و پرورشی که باو میدادند در همین زمینه بود و حس مسئولیت را در این قسمت در او ایجاد میکردند و آزادی فردی در میان این اقوام معنی واقعی نداشته و هر کودک که از قوانین و مقررات قومی سرپیچی میکرد در عداد ناخلف‌ها و جزء افراد فاسد بشمار می‌رفت.

حتی در میان اقوام نیمه متمدن و یا در میان ملل متمدن قدیمی یونان و روم موقعیت کودک تغییر زیادی نکرده است.

البته افلاطون بوجود اختلاف میان افراد بی برده و نظریه خود را راجع بلیاقت افراد برای خدمت بشکورش و اصلاح در پرورش کودک از راه قصص و حکایات مفید و ایجاد تربیت عمومی بتفصیل بیان کرده است. لیکن نظر کلی در این وقت بر آن بوده است که کودک از آن لحاظ مهم است که عضو جامعه شده و سرباز کشور باشد و او را نیز بهمین منظور پرورش میدادند.

سیاستمداران و فلاسفه سعی بر آن داشتند که روش‌های لازم برای پرورش کودک در آماده کردن او برای منظور ایجاد کنند و حتی دختران از این قاعده مستثنی نبوده و آنها را نیز طبق منظور خود بیار می‌آوردند و هیچگونه فکری باینکه کودک فردی است مستقل و باید حسب قانون طبیعی ورشد تربیت شود درین نبوده است.

با ظهور مسیحیت کودک و موقعیت او بکلی فراموش شد و تا اواخر قرون وسطی اسمی از او در افواه نبود و فقط در دوره رنسانس کمی توجه بکودک و احتیاجات او شد و بهمین جهت نظر فلاسفه و مریبان نسبت باو تغییر کرد و بعضی آن که کودک را طبق نظریه و عقیده جامعه تربیت کنند سعی کردند که آغاز پرورش از خود کودک شروع شود و قبل از مطالعه کودک نقشه و طرحی برای تربیت او نریزند یعنی نخست او را بوجه احسن بشناسند و سپس در تربیت وی همت گمارند. این پیشوایان توجهی بکودک معطوف داشتند و کم کم چون این اشخاص مردمانی فیلسوف و دارای قدر و منزلتی در میان افراد جامعه بودند نظرشان در جامعه رسوخ کرد و عقیده مردم نسبت بکودک تغییر یافت و دیگر از این پس کودک را يك «مرد کوچک» و یا يك «زن کوچک» نمی‌دانستند و پس از این سعی نمیشد کودک را طبق عقیده عمومی و نظریات بزرگان تربیت کنند و این فکر خود بخود توجه علماء را جلب کرد و تدریجا تحقیق در اطراف کودک جنبه علمی بخود گرفت.

پس بطور خلاصه در اول نظر بر این بود که کودک را برای جامعه (نه برای خود) تربیت کنند ولی علماء دوره رنسانس توجه بیشتری بکودک معطوف داشتند و هر اندازه که بیشتر در اطراف او تحقیق کردند توجه بمطالعه در پیرامون او زیادتر شد و بتدریج مطالعه در اعمال و رفتار کودک از روش غیر مستقیم بصورت روش مستقیم درآمد و امروزه روش مستقیم را مقدم بر هر روش میدارند.

نخستین مطالعات منظم درباره کودک - اگر بتاریخ مطالعه در اطراف کودک که بالتلیجه

منجر به پیدایش روانشناسی کودک شد نظر افکنیم دوره‌های چندی میبینیم که در هر دوره بنحو خاصی درباره کودک تحقیق میشده است از زمان رنسانس تا عصر حاضر توجه بمطالعه در اعمال و رفتار کودک بوده منتهی این تحقیقات گاهی حسب مشاهدات دقیق وزمانی از نقطه نظر تعلیم و تربیت و گاهی بمنظور پیدایش حقایق و قوانین کلی و مطالعه کودک بعنوان يك فرد و نه بعنوان يك معمای پرورشی صورت می‌گرفته است.

برای اینکه رشد تکامل روانشناسی کودک را در ادوار مختلف بدانیم لازم است از قرن هفدهم که آغاز تحقیقات نسبتا علمی بوده است شروع کنیم و بنابراین در زیر بطور خلاصه شرح تحقیقات چند نفر از محققین را با ذکر روش‌ها و مطالعات آنان ذکر می‌کنیم.

قرن هفدهم - آغاز تحقیق علمی درباره کودک از زمان «ژوهان آموس کمینیوس» *Johan Amos Comenius* يك نفر عالم انقلابی تعلیم و تربیت شروع میشود. این شخص کتاب خود را در سال ۱۶۲۸ بنام «مدرسه طفولیت» و در خصوص شش سال اول زندگانی طفل با تعلیم و تربیت مناسبی پیشنهاد کرد. این کتاب در درجه اول برای نجبا و ثروتمندانی که مایل بتربیت صحیح فرزندان خود بودند نوشته شده است و تنها کسانی میتوانند از روش او بهره‌مند شوند که قادر بخواندن بودند. در سال ۱۶۵۷ «کمینیوس» کتاب دیگری بنام «ارپیس پیکتوس» یعنی «دنیا در تصاویر» منتشر ساخت و مطالب خواندنی را برای کودک با تصاویر تشریح کرده بود تا اینکه بیشتر و بهتر مفهوم کودک شود.

این نخستین تشخیص بود از اینکه کودک اسامی ذات و محسوسات را زودتر و بهتر از اسامی معنی و مفاهیم انتزاعی درک میکند.

از نظر تاریخی زحمات «کمینیوس» بسیار مهم بود زیرا او نخستین شخصی بود که کودک را بعنوان يك فرد و یا يك موجود مستقل مورد مطالعه قرار میداد. بعلاوه او اولین کسی بود که پیشنهاد کرد کودک را طبق استعدادش تعلیم بقیه در صفحه ۴۱

عقدهای «گمره» نمی‌نماید که در حل آن سعی ننماید و هیچ راهی نمی‌بیند که قبل از وفیول مقصود روی بیخای هدیه سیر نکند و مزاجعت ننماید - دائما در حرکات رهویه سرگرم و در طلب محالات درجد و اجتهاد است ، اماش همه سزایب و مقاصدش جمله ظل حجاب «شایه

ابر» جز اندیشه‌ها و بیمها تراید ، بغیر از کراهت و نفرتها از او تترود ، آئی مستریح «آسوده» نگرند و ترا براحت نگذارد .
ای کودک مسکین .

هر ساعتی ترا بیلائی اندازد و بارانهای مصائب بر تو بیارند و از برای اهلاک تو همیشه آتشیهای فتنه افروخته کند . ای کودک بیچاره .

چنان توانی که با اینگونه دشمن نبرد بنائی و چگونه از آن جان سلامت بری و جان خود را از شر آن نجات دهی ، نه ترا از این دشمن جای فرار است و نه با او امکان سکونت و قرار ، ای بیچاره - این مشعبد هزارها باربر قله جبال شاهقه «بلند» صعب‌المسلك سورتیهای ژنبا و بیکرهای دلربا بقوت سحر بر تو ظاهر میازد و ترا بسواس خود بر آن میدارد که تحمل مشاق را نموده آن مسالك سخت را طبع نمائی و آن لغزشگاه را به پیمائی و تو را بوعدی های شیرین میفریبد و چنان مینماید که اگر تو بان محبوب دلربا برسی دیگر ترا مادام الحیوة اندیشه تم و اندوهی نباشد و چون پس از اندوه‌ها و غصه‌ها و پیدها و خوفهای راه بدان قله کوه رسی بیکبارگی سحر خود را باطل نموده و آن تمثال را بصورت حقیقت خود چنانکه هست بتو ظاهر میسازد ناگاه می‌بینی که صورتی است بشع و هیبتی است منکر و پیمائی است مخوف و جانکاه که دلها از دیدن آن در لرزه افتد .
نام تمام

ای بیچاره کودک . این دشمن اقیح است از آن خویشی که تو را ترك میکند از برای ایادت «هلاک» و اهلاک تو با دشمنان تو بازد و در رسوائی تو بکوشد و عیبها و نقائص ترا ظاهر سازد و راههای رستگاری را بر روی تنو بیند .

ای کودک مسکین . این دشمن اشع «زشت» است از آن شخصی که با تو سالهای دراز دوستی بورزد و در نعم تو متنعم گردد . پس از آن قدم در بادیه خیانت نهاده در افساد امور تو بکوشد و اسرار تو را فاش نماید .

ای کودک بیچاره . این دشمن زشت تر است از آن دوستی که هزارها بار خود را از برای یاری و اعانت او پتهلکه انداخته باشی و با وجود این در حین شدت ضرورت اگر تو را بدو حاجتی افتد تو را مایوس و ناامید گرداند .

ای کودک بیچاره - این دشمن تو که ترا از او گریزی و چاره‌ای نیست مشعبدی «شعبده‌دار» است یکتا و ساحری است بی‌همتا ، در هر ساعتی بشکلی جلوه میکند و در هر آنی بلباسی ظهور مینماید و هر وقتی مسلکی «روش» می‌بیند و هر زمانی خواهشی دارد - رغبتهای او را اسبابی پدید نیست .

و رهنمائی «ترسها» آنرا علی ظاهر .
نی - نه مرتش را اساسی و نه احزانش را موجبی - دوستیش هوسی است . و دشمنیش بلاسبب - در حرکاتش غایتی ملحوظ نیست و در تربیت مقدماتش طالب نتیجه نی - جودش به بخل آمیخته و حیانتش «ترس» با شجاعت سرشته است و بلادش «کندذهنی» با فطانت «هوشیاری» مزوج است .

ای بیچاره کودک .
هیچ اساس بنائی نمی‌نهد که پس از چندی در خراب آن نکوشد و هیچ عقد «بستن» و

بقيه از صفحه ۷
بلکه باید اورا از نقطه نظر خودش مورد مطالعه قرارداد و استعدادهای ذاتی او را دانست و مطابق آن استعدادها با او رفتار نمود و این اولین قدم در مطالعه علمی در اطراف کودک بود .
نقل از کتاب روانشناسی کودک تالیف دکتر جلالی

دهند و عقیده پیشینیان را که کودک باید حسب نظریات بزرگان پرورش یابد رد کرد . «کمینیوس» پانین نکته که کودک «مصغر» شخص بزرگ نیست اشاره و تاکید کرده است و بهمین دلیل میگفت با کودک نباید مانند اشخاص بزرگ رفتار کرد